

ولختی چند چانه خود را به سینه زد آنگاه بخود آمد گویی از بندی رها شده بود. عبادی پیش قوم خود بر گشت روی عبادی مذهب بود که از سطور بان نصاری هستند و با آنها گفت: «ای قوم از پیش شیطانی می آیم که زهر فوری را خورد و زیانش نزد، با او صلح کنید و او را از خود دور کنید که کارشان پیش میرود و اقبال رو به ایشان دارد و از بنی ساسان بگشته است. کار این مردم جهان را خواهد گرفت پس از آن ناکامیها خواهند داشت.» گوید: «پس آنها با خالد صلح کردند که صد هزار درهم و یک طیلسان بدهند.» خالد از آنجا برفت و عبدالملک شمری بدین مضمون بخواند:

«آیا باید از پس دومنذر جز آنچه بر خورنق و سدیر میگذرد بینیم؟
سواران همه قبایل از بیم شیری غران از آن دوری گرفتند، از پس سواران نعمان باغهای مابین مره و حفیر چراگاه شده است و ما پس از مرگ ابوقبیس مانند بزی بروز بارانی شده ایم، قبایل معد آشکارا ما را چون پاره های شتر تقسیم میکنند ما نیز چون بنی قریظه و نضیر، با آنها همچون کسری خراج میدهیم. روزگار چنین است و دولت آن تغییر پذیر است که روزی خوش و روزی ناخوش است.»

این خبر را اینجا بیاوردیم تا مؤید و شاهد سخن ما باشد که گفتیم دریاها جابجا میشود و بمرور روزگار آبها ورودها تغییر میپذیرد.

و چون آب از رود عتیق قطع شد دریا داشت شد و اکنون میان حیره و دریا چندین روز راه است و هر که نجف را ببیند و از بالا بدان بنگرد گفتار ما بر او روشن شود. دجله کور نیز تغییر یافته و اکنون با دجله فاصله بسیار دارد و نام بطن جوخی بر آن نهاده اند و این در جهت شهر بادین از توابع واسط عراق تا دیار دورالراسبی در مجاورت شوش خوزستان است. در ناحیه شرقی بغداد نیز در محل معروف به رقة الشماسیه چنین تغییری شده و جریان آب قسمتی از املاک ساحل غربی رامین قطربل و مدینه السلام چون دهکده معروف قب و محل معروف به بشری و مکان

معروف به عین و دیگر مزارع قطربل ، جایجا کرد و مردم این نقاط با مردم ناحیه شرقی که مالك رقة الشماسیه بودند در ایام مقتدر بمحض ابوالحسن علی بن عیسی وزیر دعوی داشتند و علما در این باب جوابی دادند و آنچه گفتیم در مدینه السلام معروف است. وقتی آب در مدتی نزدیک به سی سال نزدیک بیک هفتم میل را ببرد در مدت دو بیست سال یک میل را تواند برد و چون رود چهار هزار ذراع از محل خود دور شود بهمین سبب جاها ویران و جاهای دیگر آباد میشود و چون آب راهی سرایشب بیابد حرکت و جریان آن تندتر شود و زمین را از جاهای دورتر بکند و هر جا در بستر خویش فراخنایی بیابد از جریان تند آنجا را پر کند و دریاچهها و مردابها و هورها پدید آورد و در نتیجه شهرها ویران و شهرهای دیگر آباد شود و فهم این مطلب برای هر که کمی اندیشه داشته باشد دشوار نیست .

مسعودی گوید : گروهی از علاقه مندان اخبار جهان و ملوک آن گفته اند در آن سال که پیمبر خدا صلعم کس پیش کسری فرستاد و این سال هفتم هجری بود ، آب دجله و فرات سخت فزون شد که هرگز نظیر آن دیده نشده بود و بریدگیهای بسیار بر کنارهها پدید آمد و بندها فروریخت و بیشتر نهرها شکافهای بزرگ یافت و بندها و سدهای فراوان بشکست و آب به زمینهای شیب افتاد. پرویز بکوشید تا آب را بیند و بندها را نو کند و سدها را بپا دارد اما آب چیره شد و بجایی که اکنون هورهاست رو نهاد و عمارتها و کشتزارها را زیر گرفت و همه بخشها را که آنجا بود غرق کرد و او برای جلوگیری آب چاره ای نتوانست کرد . پس از آن عجمان بجنک عرب سرگرم شدند و آب همچنان روان بود و کس بدان توجه نداشت تا هور وسعت گرفت و پهناور شد. وقتی معاویه زمامدار شد عبدالله بن ذراح آزاد شده خود را عهده دار خراج عراق کرد و او از هورها چندان زمین پس گرفت که حاصل آن پانزده هزار هزار می شد ، بدینگونه که نیها را برید و بوسیله بندها و سدها بر آب چیره شد پس از آن

حسان نبطی آزاد شده بنی ضبه بدوران ولید برای حجاج مقداری زمین از هور پس گرفت و بروز کارما مقدار زمینی که آب گرفته نزدیک به پنجاه فرسنگ در پنجاه فرسنگ است که در میان آن آبادیهای بسیار چون قعر جامده و غیره هست. قعر جامده شهر است که آب اطراف آنرا گرفته است در صفای آب در قعر هور آثار ساختمانها دیده میشود که بعضی آجری و سنگی است که پیا مانده و بعضی ویران شده و آثار آن را توان دید. سیل دریاچه تنیس و دمیاط و آبادیها و شهرها که در آنجاست و در جای دیگر همین کتاب و دیگر کتابهای خود گفته‌ایم نیز بهمین گونه است.

اکنون از دجله و سرچشمه و مصب آن سخن آغازیم و گوئیم: دجله از قلمرو نهر آمد دیاربکر از چشمه‌هایی بنزدیک دیار خلاط ارمنستان مایه‌میگیرد و رود سریط و سائید ما که از دیار ارزن و میافارقین سرچشمه دارد و رودهای دیگر چون رود دوشا و رود خابور که از ارمنستان می‌آید بدان میریزد. مصب خابور بدجله مابین شهر باسورین و قبر شاپور از توابع بقردی و بازبندی و باهمدائ موصل است، این مناطق دیار بنی حمدان است. شاعر درباره بقردی و بازبندی گوید: «بقردی و بازبندی بیلاقگاه و اقامتگاه است با آب گوارایی که بسردی همانند سلسبیل است. و بغداد چه بغدادی؟ که خاکش آتش و گرمایش سخت است.»

این خابور آن رود خابور نیست که از چشمه‌های شهر رأس العین مایه‌میگیرد وزیر شهر قرقیسیا به فرات می‌ریزد. آنگاه دجله از ناحیه موصل میگذرد و رود زاب که از ارمنستان می‌آید در ناحیه‌ای از موصل فرسیده به حدیث که شهر موصل است بدان می‌ریزد و این زاب بزرگ است پس از آن زاب دیگر که از ارمنستان و آذربایجان می‌آید بالای شهر سن بان می‌ریزد، آنگاه دجله از تکریت و سرمن رأی و مدینه السلام میگذرد و نهر خندق و صراة و نهر عیسی که گفتیم از فرات منشعب شده و به دجله می‌رسد بدان می‌ریزد. وقتی دجله از مدینه السلام گذشت در حدود شهر

جر جرایاوسیب و تل‌های نعمانیه نهرهای بسیار چون نهر معروف ذیاله و نهرین و نهر-
روان بدان می‌ریزد، وقتی دجله از شهر واسط گذشت در نهرهای مختلف آنجا چون نهر
سابس و یهودی و شامی و نهری که به قطر می‌رسد متفرق میشود و بمرداب بصره می
ریزد. بیشتر کشتیهای بصره و بغداد و واسط بر دجله میگذرد و طول مجرای آن بر
روی زمین در حدود سیصد و بقولی چهارصد فرسخ است.

وما از ذکر بسیاری رودها بجز آنچه بزرگ و مشهور بود صرف نظر کردیم
که این مطالب را بتفصیل در کتاب اخبار الزمان و هم در کتاب اوسط آورده‌ایم و
در این کتاب نیز نکاتی درباره رودها که نام بردیم و آنها که نام نبردیم خواهیم آورد.
بصره نیز نهرهای بزرگ دارد چون نهر شیرین و نهر دیر و نهر ابن عمر، و هم
میان اهواز و بصره نهرهاست که از ذکر آن صرف نظر میکنیم زیرا تفصیل آنرا
با خبر امتداد دریای فارس تا بصره و ابله و هم خبر گرداب معروف به جراره را که
زبانۀ دریاست و در نزدیکی ابله بخشی پیش رفته و بسبب آن بیشتر نهرهای بصره
شور است و بعلت همین جراره، بنزدیکی ابله و عبادان در دهانۀ دریا چوب بستها
ساخته‌اند و کسان بر آنجا نشسته، شبانگاه بر سه چوب بست که چون کرسی است
در دل دریا آتش روشن کنند تا کشتیها که از عمان و سیراف و غیره می‌آید به جراره
نیفتد که خلاص آن میسر نباشد، تفصیل همه این مطالب را در کتابهای سابق خویش
آورده‌ایم، این ناحیه از جهت مصب آنها و اتصال بدریا عجیب است و خدا بهتر داند.

ذکر شمه‌ای از اخبار دریای حبشی

و آنچه درباره مساحت این دریا و وسعت خلیج‌های آن گفته‌اند

دریای هند را که همان دریای حبشی است اندازه کرده‌اند و طول آن از مغرب بمشرق از اقصای حبش تا اقصای هند و کشور چین هشت هزار میل است و عرض آن دو هزار و هفتصد میل و در جای دیگر هزار و نهصد میل است که عرض آن بتفاوت جاهای مختلف کمتر و بیشتر میشود. طول و عرض این دریا را بیشتر از آنچه ما گفتیم نیز گفته‌اند که از تذکار آن صرف نظر کردیم زیرا بنزد اهل فن دلیلی بر صحت آن نیست، در همه معموره بزرگتر از این دریا نیست و در مجاورت سرزمین حبشه خلیجی دارد که تا ناحیه بربری از دیار زنگک و حبشه امتداد یافته و آنرا خلیج بربری نامیده‌اند و پانصد میل طول و یکصد میل عرض دارد و این با آن بربری که بر بران دیار مغرب افریقه بدانجا منسوبند تفاوت دارد و این محل دیگر است که بنام بربری خوانده میشود. کشتیبانان عمان این خلیج را از دریای زنگک تاجزیره قبلومی پیمایند، در آنجا تعدادی مسلمان میان کافران زنگک اقامت دارند. به پندار همین کشتیبانان عمانی مساحت خلیج معروف به بربری که آنرا دریای بربری و جفونی نیز گویند بیشتر از آنست که گفتیم و موجهای بزرگ دارد چون کوه‌های بلند که موج کوراست، یعنی موج بار تفاع کوه بالامی رود و چون دره‌های عمیق فرو میشود و مانند سایر دریاها موج آن در هم نمیشکند و کف از آن نمودار نمیشود و پندارند که این موج مجنون است، و این قوم عمانی که بر این

دریا می‌روند عربند از طایفه ازد . و چون بدل دریا روند و میان موجهای مذکور افتند که بالا و پائینشان برد نغمه خوانند و گویند :

« بربری و جفونی ! باموج دیوانهات

جفونی و بربری ! باموجهایش که می‌بینی . »

و اینان بدریای زنگک چنانکه گفتیم تاجزیره قنبلو و تا دیار سفاله و واق واق که نهایت سرزمین زنگکان و ناحیه سفلاهی دریای زنگک است پیش می‌روند. سیرافیان نیز بر این دریا می‌روند، من از شهر سنجار که مرکز قلمرو عمان است با گروهی از ناخدایان سیرافی که کشتی دارند چون محمد بن زبد بود سیرافی و جوهر بن احمد که بنام ابن سیره معروف بود باین دریا سوار شده‌ام ، ابن سیره با همراهان و کشتی خود در این دریاتلف شد. آخرین بار که سوار این دریا شدم بسال سیصد و چهارم بود که از جزیره قنبلو تا شهر عمان برفتم و در کشتی احمد و عبدالصمد برادران عبدالرحیم بن جعفر سیرافی از مردم محله میکان سیراف بودم که آنها نیز با کشتی خود و هر که در آن بود در این دریا غرق شدند . این آخرین دریا نوردی من هنگامی بود که احمد بن هلال بن اخت القیتال امیر عمان بود. من بچندین دریا چون دریای چین و روم و خزر و قلمز و یمن بکشتی سوار شده و بدریاهای خطرناک دیده‌ام که از بس فزونست شمارتوانم کرد ولی هول انگیزتر از دریای زنگک که بگفتم ندیده‌ام . ماهی معروف به اوال در این دریاست که طول آن تا حدود چهار صد تا پانصد ذراع عمری، که معمول این دریاست می‌رسد ولی غالب ماهیهای اوال یکصد ذراع طول دارد، گاه باشد که دریا بلرزد و چیزی از بال آن نمودار شود و چون بادبانی بزرگ باشد و گاهی سر آن نمودار شود و در آب نفس بلند زند و آب باندازه يك تیررس بهوا رود و کشتیها شب و روز از آن بیمناک باشند و طبل و چوب کوبند که گریزان شود، اوال بابال و دم ماهیها را بسوی دهان می‌راند و ماهیان بدهان گشوده آن فرو می‌روند. وقتی این ماهی تعدی کند خداوند ماهی‌ای

را که بقدر يك ذراع است و لشك نام دارد برانگیزد تا در گوش اوزرود و از آن خلاصی نداشته باشد و بدریا فرو رود و چندان خویشتن را بقعر دریا زند تا بمیرد و روی آب افتد و چون کوهی بزرگ باشد و گاه باشد که این ماهی لشك بکشتی چسبد و اوال باهمه بزرگی تردیک کشتی نشود و چون ماهی کوچک را ببینند گریزان شود که آفت و قاتل اوست .

نهنگ نیز از زحمت حیوانکی که در ساحل و جزایر نیل است جان میدهد، چون نهنگ مخرج ندارد و هر چه بخورد در اندرون آن کرم شود و چون این کرمها مایه آزارش شود بخشکی رود و به پشت بخوابد و دهان بگشاید، خداوند پرندگان آبی چون طیطوی و حصانی و شامرک و دیگر پرندگان را که بر قنارش انس دارند بفرستد تا همه کرمها را که در اندرون اوست بخورند؛ و این حیوان در ریگها نهان شده مراقب باشد و بحلقش بسته باندروش رود و نهنگ بزمین غلطیده به قعر نیل فرو شود و حیوانك امعای او را بخورد آنگاه اندرون را شکافته برون شود. ممکنست نهنگ پیش از برون شدن حیوانك خویش را کشته باشد و حیوانك از پس مرگ آن برون شود. این حیوانك باندازه يك ذراع و بشکل موش صحراست و دست و پا و پنجه دارد .

بدریای زنگ انواع ماهی بصورتهای گوناگون هست، اگر نه این بود که مردم چیزهای نشناخته را منکر شوند و مطالب نا مانوس را نپذیرند از عجایب این دریاها و ماهیان و جنبندگان آن و دیگر عجایب آب و خشکی چیزها میگفتیم .

اکنون بذکر شعبه ها و خلیجهای این دریا و پیش رفتگیهای آن بخشکی و پیش رفتگیهای خشکی در آن باز گردیم و گوئیم که از این دریای حبشی خلیجی دیگر منشعب میشود و بشهر قلزم مصر می رسد که از آنجا تا فسطاط سه روز راه است و شهر ابله و ناحیه حجاز و جدّه و ناحیه یمن بر ساحل آنست و طولش یک هزار و

چهار صد میل است و عرض اول و آخرش دو یست میل است و این کمترین عرض آنست که عرضش در وسط هفتصد میل است و این بیشترین عرض آنست و روبروی حجاز و ابله، که گفتیم، بر غرب خلیج بساحل دیگر دیار علاقوی و عیناب مصر و سرزمین بجه است و پس از آن سرزمین حبشه و احابش و سودان است که تا اقصای زنگ سفلی می‌رسد و بدیار سقالة زنگ می‌پیوندد. از همین دریا خلیج دیگری منشعب میشود که دریای فارس است و بدیار ابله و خشبات و عبادان بصره می‌رسد و عرض آن در وسط پانصد میل است. طول این خلیج هزار و چهارصد میل است و عرض اول و آخر آن تا یکصد و پنجاه میل می‌رسد. این خلیج مثلث شکل است و يك زاویه آن بدیار ابله می‌رسد و بر مشرق آن ساحل فارس و دیار دورق ایران و مهربان و شهر سینیز است که جامعه‌های سینیزی بدان منسوب است و در آنجا می‌یافتند؛ و شهر جنابه که جامعه‌های جنابی منسوب بدانجاست و شهر نجیرم سیراف، سپس دیار ابن‌عمارہ سپس کناره کرمان که دیار هرمز است و هرمز روبروی شهر سنجار عمان است. و در مجاورت کناره کرمان بر ساحل این دریا دیار مکران است که سرزمین خوارج شراة است و در همه این نواحی نخل می‌روید. آنگاه ساحل سند است که مصب رود مهران در آنجاست و شهر دیبل نیز آنجاست، آنگاه از سواحل هند گذشته بدیار بروض می‌رسد که نیزه بروضی منسوب بدانجاست و همچنان ساحل تا دیار چین پیوسته است و روبروی شهرهای ساحلی ایران و مکران و سند که گفتیم بر ساحل دیگر، بحرین و جزایر قطر و شط بنی جذیمه و دیار عمان و سرزمین مهره و رأس الجمجمه و سرزمین شحر و احقاف است. در این دریا جزایر بسیار هست چون جزیره خارک که از دیار جنابه است زیرا خارک از توابع جنابه است و تا خشکی فرسنگها فاصله دارد و محل استخراج مروارید معروف خارکی آنجاست و هم جزیره اوال که بنی‌معن و بنی‌مسمار و بسیار مردم عرب آنجایند و از این جزیره تا شهرهای ساحل بحرین يك روز و بلکه کمتر راه است و شهرهای

ساحلی هجر چون الزاره و العقل و القطیف بر همین ساحل است پس از جزیره اوایل جزایر بسیار هست که از آنجمله جزیره لافت است که آنرا جزیره بنی کاوان گویند و عمرو بن عاص آنرا گشوده و مسجد وی تا کنون در آنجا پیاست و مردم و دهکده‌ها و آبادی بسیار دارد. این جزیره بنزدیک جزیره هنگام است که کشتیبانان از آنجا آب میگیرند، پس از آن جبال معروف کسیر و عیروثالث است که خیری در آن نیست سپس گرداب معروف بگرداب مسندم است که دریانوردان آنرا ابی حمیر نام داده‌اند. در این ناحیه دریا کوههای سیاه بالا رفته که گیاه و حیوان بر آن نیست و آب دریا که عمق بسیار دارد از هر سو آنرا ببر گرفته و موجها بهم میخورد که هر کس آنرا بیند وحشت کند، این ناحیه بدیار عمان و سیراف پیوسته و کشتیها بناچار باید از آنجا بگذرد و بقلب آن رود که در آید یا نیاید. این دریا همان خلیج فارس است و بنام دریای فارس معروفست که سواحل آنرا از بحرین و فارس و بصره و کرمان و عمان تا رأس الجمجمه بر شمردیم. میان خلیج فارس و خلیج قلزم، ابله و حجاز و یمن فاصله است و فاصله دو خلیج یکهزار و پانصد میل است و این قسمت از خشکی بدریا پیش رفته و چنانکه گفتیم دریا از بیشتر جهات آنرا احاطه کرده است.

این دریای چین و هند و فارس و عمان و بصره و بحرین و یمن و حبشه و حجاز و قلزم و زنک و سند است و در جزایر و سواحل آن اقوام بسیار بسر میبرند که وصف و شمارشان را جز خالقشان سبحانه و تعالی نداند و هر قسمت از دریا نام مشخص دارد اما آب یکیست، بهم پیوسته و از هم جدا نیست.

در این دریا جاهایی برای استخراج در و مروارید هست و هم در آنجا عقیق و باد بیج که نوعی بیجاده است با اقسام یاقوت و الماس و سنبازج بدست می‌آید. در اطراف دریا نزدیک دیار کله و سریره معادن طلا و نقره و بحدود کرمان معادن آهن و بحدود عمان معادن مس هست و هم از سواحل آن بوی خوش و ادویه و عنبر و چوب

ساج و چوب معروف به دارزنجی و قنابوی خوش خیزران بدست می‌آید. از این پس جاهائی از این دریا را که دیده‌ایم بتفصیل یاد میکنیم. همه جواهر و بوی خوش و گیاهان که گفتیم، بدریا یا سواحل آنست. باقیمانده این دریا بنام دریای حبشی خوانده میشود و در نواحی مختلف دریا که هر يك را جداگانه نیز دریا گویند - چنانکه گوئیم دریای فارس و دریای یمن و دریای قازم و دریای حبش و دریای زنک و دریای سند و دریای هند و دریای زاوج و دریای چین - باد گونه گون است. در بعضی نواحی باد از قعر بر آید و دریا را به غلیان آورد و موجها بزرگ شود چون دیگر که از حرارت آتش بجوشد، و بعضی جاها باد و آفت از قعر دریا و هم از نسیم است، بعضی بادها نیز از نسیم میوزد نه از پدیده‌های قعر دریا. آنچه درباره ظهور باد از قعر دریا گفتیم از تنفس زمین است که به قعر نمودار شود آنگاه بسطح آید و خدا عزوجل کیفیت آنرا بهتر داند. کسانی که بر این دریا روند موسم بادها را شناسند و این را بعبادت و تجربه دراز دریافته‌اند و بگفتار و کردار از اسلاف آموخته‌اند و دلایل و نشانه‌ها دارند که از روی آن موسم وزش و رکود و طوفان باد را تعیین کنند. رومیان و مسافران دریای روم و هم آنها که بر دریای خزر بیدار گردگان و طبرستان و دیلمان روند نیز چنین باشند و از این پس شمه‌ها و قسمت‌ها درباره سیاحت این دریا و عجایب اوصاف و اخبار آن بیاریم، انشاءالله تعالی.

ذکر اختلاف کسان

درباره مد و جزر و خلاصه آنچه در این باب گفته اند

مد یعنی آب بطبیعت خود پیش رود و بر آید و جزر یعنی آب باز گردد و از آنجا که پیش رفته واپس نشیند چون دریای حبشی که چینی و هندی و هم دریای بصره و فارس است و قبلاً از آن یاد کردیم زیرا دریاها سه گونه است: از آنجمله دریاهاست که در آنجا جزر و مد باشد و آشکارا رخ دهد، بعضی هست که جزر و مد آن نمایان شود و اندک و پوشیده باشد، دریاها نیز هست که جزر و مد ندارد. دریاهایی که جزر و مد ندارد جزر و مد آن بسبب علت رخ نمیدهد و بر سه گونه است نخست دریاهاست که مدتی آب در آن بماند و غلیظ شود و مایه نمکش نیرو گیرد و بادهای در آن تکوین شود زیرا بسا باشد که آب بعللی بعضی جاها رود و دریاچه مانند شود که در تابستان نقصان پذیرد و در زمستان فزونی گیرد و هم افزایش آب از ریزش رودخانه و چشمه ها در آنجا معلوم باشد. قسم دوم دریاها بیست که از مدار قمر و حدود نفوذ آن بسیار دور باشد و جزر و مد در آن نباشد. قسم سوم دریاها بیست که زمین آن تخلخل بسیار دارد زیرا وقتی زمین دریا متخلخل بود آب از آنجا بدریاهای دیگر نفوذ کند و تخلخل یابد و بادهای که در زمین آن هست پیایی رها شود و باد خیز شود و بیشتر سواحل دریاها و جزیره ها چنین باشد. کسان را درباره علت مد و جزر اختلاف است، بعضی بر آنند که این از ماه

است که ماه از جنس آبست و آنرا گرم کند تا منبسط شود و این را به آتش همانند کرده اند که آب دیگر را گرم کند و بجوش آرد. گاه باشد که آب باندازه نصف یا دوثلث دیگر باشد و چون بجوش آید در دیگر انبساط یابد و بالا آید و بهم خورد تا بسر رود و مقدار آن بطور محسوس دو برابر شود و وزن آن کاهش پذیرد زیرا از لوازم حرارت است که اجسام را منبسط کند و از لوازم برودت است که اجسام را بهم بر آرد و چنانست که قعر دریاها گرم شود و در زمین آن تفتیدگی افتد و استحاله پذیرد و همچون چاههای آب و فاضل آب گرمی گیرد و چون آب گرم شد منبسط شود و چون منبسط شد فزون شود و چون فزون شد بر آید و هر قسمت آن قسمتهای دیگر را دفع کند و بسطح آید و از قعر دوری گیرد و بیشتر از گودال خود جا خواهد و چون ماه پر شود فضا بشدت گرم شود و فزونی آب عیان شود و این را مد ماهانه گویند و این دریای حبشی از مشرق تا مغرب بر خط استواست و مدار ستارگان سیار و ستارگان ثابت مافوق آن بر این دریاست و با این ترتیب سیارات در مدت شب مجاور آنست و وقتی از بالای آن برود چندان دور نشود و شب و روز بر سراسر آن مؤثر باشد از این قرار، نقاط دیگر دریا که دور از این ناحیه باشد کمتر فزونی پذیرد و این نکته در اطراف رودخانههایی که در آنجا مد رخ دهد و از آبهای که بدان می ریزد نمودار باشد، گروه دیگر گفته اند اگر جزر و مد همانند آتش بود که چون آب دیگر را گرم و منبسط کند جای بیشتر خواهد و سر ریز شود و چون قعر بی آب ماند آبی که خارج شده باقتضای طبع بجانب عمق زمین گراید و بناچار باز گردد، چون آب جوشان دیگر و کتری که از گرمای مستمر آتش سر ریز شود، اگر چنین بود طبعاً در آفتاب گرمتر میبود و اگر خورشید علت مد نتوانست شد میبایست مد با بر آمدن آفتاب آغاز شود و با غروب آن چیز شروع شود. اینان پنداشته اند که جزر و مد دریاها از بخارهایست که از دل زمین تولید میشود و تولید آن همچنان دوام مییابد تا غلیظ شود و فزونی گیرد و بسبب غلظت، آب دریا را دفع

کند و همچنان دوام یابد تا مایه آن از پائین کاهش گیرد و چون مایه آن کاهش گرفت به قعر دریا باز گردد و علت جزر چنین باشد و مد شب و روز و زمستان و تابستان در غیبت و طلوع ماه و نیز در غیبت و طلوع خورشید رخ دهد. گویند: و این محسوس است که وقتی جزر پایان رسید مد آغاز میشود و چون مد بسر رسید جزر آغاز میشود زیرا توالد بخارها پایان نمیگیرد و وقتی بخارها برون شود بخارهای دیگر بجای آن تولید میشود، بهمین جهت وقتی آب دریا باز گردد و بقعر رود از تماس آب با قعر دریا این بخارها تولید شود و پیوسته چنین باشد که چون آب به قعر رود بخار تولید شود و چون بر آید کم شود.

گروهی دیگر از اهل دیانتها بر آن رفته اند که هر چه را در طبیعت علت و برهانی شناخته نباشد کار خداست و دلیل توحید و حکمت خدا عز و جل است و مد و جزر را در طبیعت علت و برهان نیست.

و دیگران گفته اند هیجان آب دریا همانند هیجان بعضی مزاجهاست که می بیند مزاج دموی و صفراوی و غیره بطبع تهییج میشود و بسکون میگراید که پیایی مایه ای بدان می رسد و چون نیرو گرفت متهیج شود و باز بتدریج سکون یابد و باز از سر گیرد.

گروهی دیگر همه آنچه را کفتم باطل شمرده و گفته اند: هوای بالای دریا پیوسته با آب مبدل میشود و چون با آب مبدل شود آب دریا فرون شود و بالا آید و بالا آمدن آب دریا همان مداست. وقتی مد رخ داد آب تغییر پذیرد و تنفس کند و به هوا مبدل شود و چنان شود که بود و این جزر است و این دائم و مستمر و متعاقب است که آب تبدیل به هوا میشود و هوا تبدیل به آب میشود. گویند و تواند بود که این بهنگام پر شدن ماه بیشتر باشد زیرا وقتی ماه پر شود هوا بیشتر از معمول با آب مبدل شود، در حقیقت ماهتاب علت فزونی مداست نه علت اصلی آن زیرا تواند که مد باشد و ماه در محاق باشد چنانکه مد و جزر دریای فارس

غالباً هنگام سحر گاهان است.

بسیاری از ناخدایان این دریا و کشتیبانان سیرافی و عمانی که این دریا را می‌پیمایند و بمعموره های جزایر و سواحل آن رفت و آمد دارند گویند که در قسمت اعظم این دریا مد و جزر در سال بیش از دو بار نیست؛ یکبار در ماههای تابستان در شمال و شرق تا مدت ششماه مد میشود و آب نقاط شرقی زمین و نواحی چین بسواحل چین و ماورای آن طغیان میکند و بار دیگر در ماههای زمستان در جنوب و غرب تا مدت ششماه مد میشود و چون تابستان بیاید آب در مغرب دریا طغیان کند و از چین پس رود و تواند بود که دریا بحر کت بادها حرکت کند و چون خورشید در سمت شمال باشد بعللی که گفته‌اند هوا بطرف جنوب حرکت کند و آب دریا با حرکت هوا بطرف جنوب روان شود و در تابستان دریاهای جنوبی چنین باشد که شمال بقوت بر آن وزد و آب ناحیه دریاهای شمالی کم شود و نیز وقتی خورشید در سمت جنوب باشد و هوا از جنوب بشمال روان شود آب دریا نیز با آن از طرف جنوب بطرف شمال روان شود و آب در نواحی جنوبی دریا کم شود و انتقال آب دریا در این دو سوی یعنی بسوی شمال و جنوب همان جزر و مد است زیرا مد جنوب جزر شمال است و مد شمال جزر جنوب است؛ اگر ماه نیز با بعضی ستارگان سیار در یکی از دو جهت متوافق شود دو نیرو بهم پیوندد و گرما سختتر شود و جریان هوا قوی تر شود و انتقال آب دریا در جهت مخالف خورشید با شدت بیشتر رخ دهد.

مسعودی گوید: اینکه گفتیم رأی یعقوب بن اسحاق کندی و احمد بن طیب سرخسی است که دریا با حرکت بادها حرکت میکند و من نظیر آنرا بدیار کنبایه هند که صندل کنبایی را در آنجا و شهرهای مجاور آن چون سندان و صوفاره میسازند و منسوب بدانجاست دیده‌ام، من بسال سیصد و سی‌ام بدانجا بودم که در آنموقع بانای برهمن از جانب بلهری فرمانروای مانکیر پادشاه آنجا بود و علاقه بسیار داشت که با مسلمانان و پیروان دینهای دیگر که بدیار او میشدند

مناظره کند. این شهر بر ساحل یکی از خورها یعنی خلیجهای دریاست که از نیل و دجله یافرات پهناورتر است و بر ساحل آن شهرها و مزرعه‌ها و آبادیها و باغستانها و درختستانهای نارگیل با طاووس و طوطی و دیگر پرندگان هند، بسیار است. از باغها و آبها تا شهر کنبایه و دریا که خلیج از آن منشعب است دو روز راه یا کمتر است. بهنگام جزر که آب خلیج پس می‌رود ریزگهای قعر خلیج نمودار میشود و در میان آن کمی آب میماند. من سگی را برای ریزگها که آب از آن پس رفته بود بدیدم و قعر خلیج چون صحرا شده بود و مد از انتهای خور چون اسب تازان همی آمد، شاید سگ این را احساس کرد و از بیم آب باستانی که میتوانست دویدن گرفت تا بخشکی رسد و آب بدو نرسد، ولی آب با سرعت بدو رسید و غرق شد. میان بصره و اهواز نیز در محل معروف به باسیان و دیار قنبر مد میشود و آنرا گرگ نامند که صدا و غرش و غلیانی عظیم دارد که کشتیبانان از آن بیم کنند. کسی که از آنجا سوی دورق و فارس رود این مکان را نیک شناسد و خدا بهتر داند.

ذکر دریای روم

و شرح آنچه درباره طول و عرض و اول و آخر آن گفته اند

اما دریای روم و طرسوس و ادرنه و مصیصه و انطاکیه و لاذقیه و طرابلس و صیدا و صور و دیگر شهرهای ساحل شام و مصر و اسکندریه و ساحل مغرب، گروهی از اهل زیج و از جمله محمد بن جابر بتانی و دیگران در کتابهای خود گفته اند که طول آن پنجهزار میل و عرض آن مختلف است بتفاوت اینکه خشکی بدریا و یا دریا بخشکی پیش رفته باشد جایی هشتصد میل جایی هفتصد و جایی ششصد میل یا کمتر از این است. آغاز این دریا خلیجی است که از دریای اقیانوس جزایست و تنگترین محل خلیج مذکور مابین ساحل طنجه و سبته مغرب و کناره اندلس است و این محل بنام سیطاء معروفست که عرض خلیج مابین دو ساحل ده میل است و هر که خواهد از مغرب به اندلس یا از اندلس بمغرب رود گذر گاهش از همین جاست و آنرا زقاق بمعنی کوچه یا معبر تنگ نیز گویند. در همین کتاب ضمن اخبار مصر، پلی را که میان این دو ساحل بوده و آب دریا روی آنرا گرفته و راهی که میان جزیره قبرس و سرزمین عریش پیوسته بوده و کاروانها از آنجا میرفته اند یاد خواهیم کرد.

در فاصله دودریا یعنی دریای روم و دریای اقیانوس مناره مسی و ستونهایی است که هرقل توانا بپا کرده و در قسمت بالای آن نوشته و تصویری هست

که بادست اشاره میکند که مسافران دریای روم را از آنسو راه نیست زیرا بدریای اقیانوس کسی نمیرفت و آبادانی نبود و انسانی در آنجا سکونت نداشت و هیچکس مساحت و نهایت آن ندانست و دریای ظلمات و اخضر و محیط همین است؛ و بقولی مناره بر این تنگه نیست بلکه بر ساحل جزیره ایست که بدریای اقیانوس محیط است.

گروهی بر آن رفته اند که این دریا سرچشمه آب دریا های دیگر است و ما حکایتهای شگفت انگیز این دریا را باسر گذشت کسانی که جان بخطر افکنده بر آن سوار شده اند و بعضی نجات یافته و برخی تلف شده اند و چیزها که آنجا دیده اند در کتاب اخبار الزمان آورده ایم از آنجمله مردی خشخاش نام از اهل اندلس بود که از پهلوانان و نوچگان قرطبه بود و گروهی از نوچگان رافراهم آورد و بکشتیها که مهیا کرده بود نشانید و بدریای محیط راند و مدتی غایب بود. آنگاه با غنایم فراوان باز گشت و حکایت وی میان مردم اندلس مشهور است. از مناره هرقل تا آغاز دریا در طول مصب و مجرای خلیج مسافت بسیار است زیرا در خلیج آب از دریای اقیانوس بدریای روم جریان دارد و جریان آن بخوبی محسوس و معلوم است و از دریای روم و شام و مصر خلیج دیگری بطول پانصد میل منشعب میشود که بشهر رومیه پیوسته و آنرا به رومی اردس گویند و بر ساحل آن خلیج بناحیه مغرب دهکده ایست که آنرا سبته گویند که باطنجه بر يك ساحل است و رو بروی سبته بر ساحل اندلس کوه معروف به جبل طارق است که غلام موسی بن نصیر بود و کسان خلیج را از سبته بساحل اندلس از صبحگاه تا نیمروز طی کنند که موجی عظیم دارد و هم آنجاست که آب از دریای اقیانوس برون شده بدریای روم میریزد. در این خلیج جاها هست که بی باد موج خیزد و آب بالا رود و مردم مغرب و اهل اندلس خلیج را زقاق گویند که بمعنی کوچه تنگ است زیرا بشکل کوچه ای تنگ است. دریای روم جزایر بسیار دارد از آنجمله

قبرص است که مابین سواحل شام و روم است و جزیره رودس که مقابل اسکندریه است و جزیره اقریطش (کرت) و جزیره سیسیل. پس از این ضمن گفتگو از کوه آتشفشان که آتش از آن میجهد و تن و پیکر واستخوان همراه دارد باز هم از سیسیل یاد خواهیم کرد.

در باره طول و عرض این دریا یعقوب بن اسحاق کندی و شاگردش احمد ابن طیب سرخسی مطالبی جز آنچه ما آوردیم گفته اند. بعدها در همین کتاب درباره این دریاها بانظم و ترتیب گفتگو خواهیم کرد انشاء الله تعالی.

ذکر دریای نیطس و دریای مایطس و خلیج قسطنطنیه

دریای نیطس از دیار لاذقه تا قسطنطنیه امتداد دارد و طول آن یک هزار و صد میل است و عرض در وسط سیصد میل است و رودخانه بزرگ معروف به اطنابس در آن میریزد که قبلاً از آن یاد کرده ایم. سرچشمه این رود در شمال است و بسیاری از فرزندان یافث بن نوح بر سواحل آن اقامت دارند و از یک دریاچه بزرگ شمالی که از چشمه‌ها و کوهها زاده است مایه میگیرد و طول مجرای آن روی زمین قریب سیصد فرسنگ است که سراسر آبادی است و بفرزندان یافث تعلق دارد.

دریای مایطس نیز بطوریکه گروهی اهل فن گفته‌اند بدریای نیطس میریزد. مایطس دریایی بزرگ است و اقسام سنگهای گرانقدر و علفها و داروها در آن هست و گروهی از فلاسفه قدیم از آن یاد کرده‌اند. بعضیها مایطس را دریاچه نامیده و طول آنرا سیصد و عرض را یکصد میل گفته‌اند. خلیج قسطنطنیه از این دریا منشعب میشود که بدریای روم میریزد و سیصد میل طول و پنججاه میل عرض دارد و قسطنطنیه بر ساحل آنست و همه سواحل آن از اول تا باخر آباد است. قسطنطنیه بر ساحل غربی خلیج است و از راه خشکی به رومیه و اندلس و جاهای دیگر پیوسته است و بطوریکه منجمان زیچدان و دیگر متقدمان گفته‌اند میباید دریای بلغار و روس و بجنی و بجناک و بغرد که سه طایفه تر کند همان دریای نیطس باشد و خدا دانای تراست انشاء الله تعالی بعدها ذکر این اقوام برجسته و اهمیتی که دارند و پیوستگی آبادیهایشان با ذکر کسانی از آنها که باین دریا میروند و کسانی که نمیروند، در این کتاب بیاید و خدا دانای تراست.

ذکر دریای باب و ابواب و خزر و گرگان

و مطالبی درباره ترتیب دریاها

دریای اقوام عجم که خانه ها و مسکنهایشان بر سواحل آنست از هر سو بوجود مردم معمور است و همانست که بدریای باب و ابواب و خزر و کیل و دیلم و گرگان و طبرستان معروفست و اقسام طوایف ترك بر سواحل آن جا دارند و از يك سو بحدود بلاد خوارزم منتهی میشود و طول آن هشتصد و عرضش ششصد میل است و شکل دریا مدور متمایل بطول است. در این کتاب مطالبی در باره اقوامی که بر سواحل این دریا های معمور جای دارند یاد خواهیم کرد.

و این دریا که دریای اقوام عجم است ازدها فراوان دارد. بدریای روم نیز ازدها فراوانست و بیشتر در حدود دیار طرابلس و لازقیه و جبل اقرع انطاکیه است و بیشتر حوزه دریا زیر این کوه است که آنرا عجز البحر نیز گویند و دنباله آن تا ساحل انطاکیه و روسیس و اسکندریه و حصن المثقب و ساحل مصیصه، مصب رود جیحان و ساحل طرسوس مصب رود بردان یا رود طرسوس و ناحیه ویران مجاور شهر قلمیه که مابین رومیان و مسلمانان است و تا قبرص و اقریطش (کرت) و قراسیا و دیار سلوکیه که رودخانه عظیم آن بهمین دریا میریزد تا باروهای روم و خلیج قسطنطنیه کشیده است ضمناً از ذکر بسیاری رودها که بدیار روم هست و باین دریا میریزد چون رود باردور و عدسل و دیگر رودها صرف نظر کردیم. آبادی سواحل این دریا از تنگه ای که قبلاً یاد کردیم یعنی خلیج طنجه

تا ساحل مغرب و بلاد افریقیه و سوس و طرابلس مغرب و قیروان و ساحل برقه و رفاه و دیار اسکندریه و رشید و تنیس و دمیاط و ساحل شام و کناره بندرهای شام و سواحل روم تا دیار رومیه و سواحل اندلس تا برسد بساحل تنگه رو بروی طنجه همچنان پیوسته است و این معموره های اسلامی و رومی در این خشکیهای اطراف دریا فقط بوسیله رودها که بدریا میریزد و خلیج قسطنطنیه که عرض آن نزدیک یک میل است و خلیجهای دیگر که در خشکی است و بجایی راه ندارد فقط بوسیله اینها قطع میشود و همه معموره های مذکور بر سواحل این دریای رومی بهم پیوسته است و چیزی جز رودها و ساحل قسطنطنیه اتصال آنها قطع نمیکند. این دریای رومی و آبادیها که بر ساحل آن هست با دهانه خلیج تنگ متصل باقیانوس محل مناره مسی و تالاقی طنجه و ساحل اندلس همانند کلمی است که در قبضه خلیج باشد و کلم بشکل دریاست جز اینکه دریامدور نیست و طول آنرا گفته ایم بدریای حبشی و در همه خلیجهای آن که بوصف آورده ایم ازدهان نیست و بیشتر در حدود دریای اقیانوس نمودار میشود.

کسان درباره ازدها خلاف کرده اند بعضی بر آنند که ازدها بادی سیاه است که در قعر دریاست و چون به نسیم یعنی هوا میرسد مانند طوفان بطرف ابرها میرود و چون از زمین بالا رود و بگردد و غبار پراکند و در هوا طولانی شود اوج گیردمردم چنان پندارند که مارهای سیاه است که از دریا برآمده است زیرا ابرها سیاه است و روشنی نیست و بادها پیوسته میوزد.

بعضی دیگر گفته اند که ازدها جنبنده ایست که در قعر دریا بوجود می آید بزرگ میشود و حیوانات دریا را آزار میکند و خداوند ابر و فرشتگان رامیفرستد تا آنرا از میان حیوان دریا بیرون آرند و بشکل ماری سیاه است که برق و صدایی دارد و دم آن بهر بنای بزرگ یا درخت یا کوهی رسد آنرا درهم کوبد، گاه باشد که تنفس کند و درخت تنومند را بسوزد و ابر آنرا بدیار یا جوج و مأجوج

افکند و باران بر آنها بیارد و اژدها را بکشد و با جوج و مأجوج از آن تغذیه کنند و این سخن را به ابن عباس منسوب داشته‌اند.

گروهی دیگر درباره اژدها جز این گفته‌اند و جمعی از سرگذشت نویسان و قصه پردازان در این باب مطالبی آورده‌اند که از ذکر آن چشم میپوشیم، از جمله این که اژدها ماریست سیاه که در صحراها و کوهها بوجود می‌آید و سیل و آب باران آنها بطرف دریامیراند و از حیوانات دریایی تغذیه میکند و پیکرش بزرگ و عمرش دراز میشود و چون عمرش پیاصلد سال رسید بر حیوانات دریاغلبه میکند، و چیزی نظیر خبر ابن عباس گفته‌اند. و هم گفته‌اند که بعضی اژدهاها سیاه و بعضی سپید و باندازه مار است. ایرانیان منکر وجود اژدها بدریا نیستند و پندارند که هفت سردارد و در حکایت‌های خود بدان مثل زنند و خدا حقیقت آنچه را گفتیم بهتر داند ولی غالب نفوس، اخبار مربوط باین موضوع را انکار میکنند و اکثر عقول آنها نمی‌پذیرد. از جمله حکایت عمران بن جابر است که در نیل، بالا رفت تا بنهایت آن رسید و رود را بر پشت حیوانی پیمود که موی آنها گرفته بود و آن دابة البحر بود که از سر تا پایش باندازه فاصله مشرق و مغرب خورشید بود و دهان گشوده بود تا بهنگام نفس زدن خورشید را ببلعد و عمران در آن حال که موی حیوان را گرفته بود رود را در نور دید و در جستجوی عین الشمس بدان سوی رفت و نیل را دید که از قصورالذهب بهشت فرود می‌آید و فرشته خوشه انگوری بدو داد و او پیش مردی که هنگام رفتن او را دیده بود باز گشت تا باو بگوید که چگونه به سر چشمه نیل تو اندر سید و او را مرده یافت و حکایت او با شیطان و خوشه انگور و مطالبی از این قبیل که از خرافات محدثان قشری است و هم از این جمله قصه ایست که گفته‌اند در میان دریای اخضر قبه‌ای از طلا و جواهر بر چهارستون یا قوت سرخ برآمده و از تراوش هرستون آبی بزرگ فرو میریزد و در همان دریای اخضر بچهار سو می‌رود و با آب دریا مخلوط نمیشود تا بسواحل دریامیرسد که یکی نیل است و دومی سیحان و

سومی جیحان و چهارمی فرات است و هم از این جمله است اینکه فرشته موکل دریاها پاشنه خود را در اقصای دریای چین نهد و آب بالا آید و مد نمودار شود آنگاه پاشنه خود را بردارد و آب بجای اول باز گردد و به قعر دریا روان شود جزر پدید آید و این قضیه را با ظرفی همانند کرده اند که تا نیمه آب است و انسان دست یا پای خود را در آن نهد و آب ظرف را پر کند و چون آنرا بر دارد آب بجای خود باز گردد و بحال اول شود. بعضی بر آنند که فرشته انگشت بزرگ دست راست خود را بدریا نهد و مد تولید شود و بردارد و جزر شود. آنچه گفتیم نه محال است و نه واجب بلکه ممکن و رواست که طریق روایت آن خبر واحد است و چون اخبار موجب علم و منقولات قاطع عذر، متواتر و مستفیض نیست اگر با دلایلی که موجب صحت تواند شد قرین بود میباید آنرا مسلم داشت و اخبار شریعت را که خداوند عز و جل بر ما واجب نهاده مطاع و معمول داشت زیرا گفتار خدا عز و جل است که هر چه را پیمبر سوی شما آورد بگیریید و از هر چه ممنوعتان داشت بس کنید. اگر این سخنان بصحت پیوسته نباشد سابقاً آنچه را کسان در این باب گفته اند آورده ایم و این جمله را نیز بگفتیم تا هر که این کتاب بخواند بداند که در جمع مطالب این کتاب و کتابهای سابق خویش کمال کوشش بکرده ایم و از فهم گفتار کسان درباره منقولات خویش دور نمانده ایم و توفیق از خداست.

این جمله دریاهاست و بنزد بیشتر کسان در همه معموره زمین چهار دریاست و بعضی پنج و گروهی دیگرش گفته اند و بعضی بر آنند که هفت دریا هست و از هم جداست و پیوسته نیست. اگر دریاها را شش بدانیم نخست دریای حبشی است سپس رومی، بعد نیطس، آنگاه مایطس، آنگاه دریای خزری و بعد اقیانوس است که بیشتر سواحل آن شناخته نیست که اخضر مظلم محیط است، دریای نیطس بدریای مایطس پیوسته است و خلیج قسطنطنیه که بدریای روم میریزد چنانکه گفته ایم از آن

منشعب است و پیوسته بدانست و آغاز دریای روم از دریای اقیانوس اخضر است .
 از این قرار میباید همه اینهایك دریا باشد که آبهای آن پیوسته است و هیچیک از
 اینها بدریای حبشی پیوسته نیست و خدا بهتر داند . بنابراین میباید دریای نیطس
 و دریای مایطس که خشکی در بعضی نقاط آنرا تنگ و میان دو آب را خلیج مانند
 کرده است يك دریا باشد . اینکه قسمت وسیع و پر آب را مایطس و قسمت تنگ
 و کم آب را نیطس نامیده اند مانع از آن نیست که هر دو يك اسم مایطس یا نیطس
 داشته باشد ، پس از این نیز ضمن توضیحات این کتاب هر جا مایطس یا نیطس گفتیم
 همین معنی یعنی همه دریای وسیع و تنگ را منظور داریم .

مسعودی گوید گروهی بخطا پنداشته اند که دریای خزری بدریای مایطس
 پیوسته است و من از بازار گانانی که بدیار خزر رفته و هم آنها که از راه دریای مایطس
 و نیطس بدیار روس و بلغار رسیده اند یکی را ندیده ام که پندارد دریای خزری یکی
 از این دریاها یا آبها یا خلیجهای آن پیوسته است مگر از رود خزر که ضمن سخن
 از کوه قبنخ و شهر باب و ابواب و مملکت خزر و اینکه چگونه روسها از پس سال
 سیصد با کشتی وارد دریای خزر شدند از آن یاد خواهیم کرد .

چنین دیده ایم که غالب متقدمان و متأخران که از وصف دریاها سخن
 آورده اند در کتابهای خود گفته اند که خلیج قسطنطنیه که از نیطس جدا میشود
 بدریای خزر پیوسته است و ندانستم این چگونه است و از کجا گفته اند ، آیا از راه
 حدس است یا از طریق استدلال و برهان ؟ و یا مردم روس و اقوام مجاور آنها را که
 بر ساحل مایطس اند خزر پنداشته اند ؟ من بدریای خزر از آنسوی که ساحل
 گرگانست تا طبرستان و غیره بر فتم و از همه بازار گانان مؤدب و چیز فهم و کشتیبانان
 نفهم که با آنها برخوردیم این نکته را پرسیدم و همه گفتند که باین دریا جز از رود
 خزر راه نیست که کشتیهای روس از آنجا وارد این دریا شدند و بسیار کس از مردم
 آذربایجان و اران و بیلقان و دیار بردعه و دیلم و گیل و گرگان و طبرستان بمقابله آنها

رفتند زیرا از آن پیش هر گز دشمنی با آنها حمله نکرده بود و از روزگار سلف نیز چنین چیزی دانسته نبود. آنچه گفتیم در این نواحی و میان این اقوام و بلاد مشهور است و آنرا موثق دانند.

و در بعضی کتابهای منسوب به کندی و شاگردش احمد بن طیب سرخسی همدم المعتضد بالله چنین دیدم که در انتهای معموره شمال دریاچه‌ای بزرگ است که قسمتی از آن زیر قطب شمال است و نزدیک آن شهر است بنام تولیه که ورای آن آبادی نیست و در بعضی رسائل بنی منجم نیز ذکر این دریاچه را دیده‌ام. احمد ابن طیب در رساله فی البحار و المیاء و الجبال از کندی آورده که طول دریای روم از دیار صور و طرابلس و انطاکیه و لاذقیه و مثقب و ساحل مصیصه و طرسوس و قلمید تا مناره هر قلش هزار میل است و عریض‌ترین محل آن چهارصد میل است، این گفتار کندی و ابن طیب است.

ما گفتار هر دو گروه زیجدان را با اختلافاتشان و آنچه در کتابهایشان دیده‌ایم یا از پیر و انشان شنیده‌ایم بیاوردیم اما دلایلی را که بتأیید گفتار خویش آورده‌اند یاد نکردیم، زیرا در این کتاب بنا بر اختصار داریم اما راجع باختلافی که قدمای یونان و حکمای سلف در باره منشأ و علت تکوین دریاها داشته‌اند ما تفصیل آنرا در کتاب اخبار الزمان در فن دوم از جمله فنون سی گانه آورده و سخن هر گروه را با اشاره بگوینده آن یاد کرده‌ایم و کتاب حاضر را نیز از نمونه گفتارشان خالی نگذاشته‌ایم.

جمعی از آنها گفته‌اند دریا باقیمانده رطوبت اصلی است که گوهر آتش قسمت اعظم آنرا بخشکانیده و این باقیمانده نیز در نتیجه احتراق آتش دگرگون شده است.

بعضی دیگر گفته‌اند که رطوبت اصلی در نتیجه گردش خورشید تماماً بسوخته و صافی آن برفته و باقی بصورت تلخی و شوری در آمده است.

گروهی دیگر عقیده دارند که دریا عرق زمین است که از احتراق زمین در نتیجه دوران دائم خورشید پدید آمده است .

گروهی نیز بر آن رفته اند که دریا باقیمانده رطوبت آبگونه ایست که از زمین صافی شده و غلظت زمین در آن اثر کرده است چنانکه آب شیرین به خاکستر پیامیزد و چون از خاکستر صافی شود شور باشد در صورتی که قبلاً شیرین بوده است . و گروه دیگر گفته اند آب شیرین و شور بهم آمیخته بود و خورشید آب پاکیزه و شیرین را برمی گیرد که سبکتر است .

بعضی نیز گفته اند خورشید آب شیرین را برای تغذیه خویش برمی گیرد و هم گفته اند که رطوبت بر گرفته خورشید وقتی بمنطقه سرما اوج گیرد دگر گونه شود و بار دیگر با آب مبدل تواند شد .

بعضی نیز بر آنند که از عنصر آب آنچه مجاور هوا و سرما باشد شیرین است و آنچه از زمین بیاید چون بمعرض احتراق و حرارت بوده تلخ است . بعضی اهل تحقیق گفته اند همه آبی که از بالا و زیر زمین بدریا میرسد وقتی بیستر عظیم دریا جای گیرد شور اندر شور است که زمین شوری خویش بدان افکند و مایه آتش که از دل زمین و اجزای مختلط آتش در آب جای گرفته آب لطیف را بالا برد و تبخیر کند و چون آب لطیف بالا رود باران شود و این کاری پیوسته باشد و آب دریا شور باشد زیرا زمین شوری بدان افکند و آتش شیرینی و لطافت از آن بر گیرد و بناچار شور باشد ، بدینسان اندازه و وزن آب دریا همیشه ثابت است زیرا حرارت ، آب لطیف را بر گیرد که باران و آب شود و بارانها سیلاب شود و بجویها و گودالها در آید و با عمق زمین روان شود و بدریا پیوندد ، از اینقرار چیزی از آب دریا تلف نشود و پیوسته بجای باشد چون ظرف آبی که از جوی بر گیرند و بگودالی ریزند که باز به جوی نفوذ کند . گروهی این را باعضای حیوان همانند کرده اند که غذا خورد و حرارت در غذای او اثر کند و آبی شیرین شده از آن باعضای غذا گیر جذب شود

و ثقل آن بماند که شور و تلخ است و بول و عرق از آنست و فضولاتیست که چیز شیرین ندارد و در اصل رطوبت شیرین بوده که حرارت، آنرا به تلخی و شوری بدل کرده است زیرا حرارت اگر از حد بگذرد مازاد آن تلخ برون از اندازه شود چنانکه در عرق و بول دیده می شود و نیز دیده ایم که هر چیز سوخته ای تلخ است .

این گفته گروهی از متقدمان است اما آنچه بعیان و تجربه شخصی میتوان دریافت اینست که همه مایعات مزه دار چون سرکه و نبید و آب گل و زعفران و قرنفل وقتی با قرع و انبیق تقطیر شود بو و طعم آن در مایع تقطیر شده بماند ولی طعم و بوی مایعات شور بخصوص اگر دوبار تقطیر شود و مکرر حرارت بیند تغییر مییابد .

صاحب منطق را در این معنی گفتاری مفصل است از جمله اینکه آب شور سنگین تر از آب شیرین است بدلیل آنکه آب شور تیره و غلیظ است و آب شیرین صافی و رقیق است و اگر کاسه ای از مایه شمع بسازیم و سر آنرا مسدود کنیم و در آب شور بگذاریم آبی که بداخل ظرف نفوذ میکند طعم شیرین و وزن سبک دارد اما آب اطراف آن بخلاف اینست . هر آب جاری نهر است و جایی که آب بجوشد چشمه است و جایی که آب بسیار باشد دریاست .

مسعودی گوید کسان را درباره آب و علل آن سخن بسیار است و ما در فن دوم از جمله سی فن کتاب اخبار الزمان دلایلی را که درباره مساحت و وسعت دریاها و فایده شوری آب آن و پیوستگی بعضی دریاها و جدایی بعضی دیگر و کم و زیاد نشدن آب دریا گفته اند و اینکه چرا جزر و مد دریای حبشی از دریا های دیگر آشکارتر است آورده ایم و من ناخدایان سیرافی و عمانی دریای چین و هند و سند و زنگ و قلزم و حبشه را دیده ام که در باره غالب مطالب مربوط بدریای حبشی، بر خلاف فلاسفه که وسعت و مساحت دریا را از ایشان نقل کرده ام، سخن دارند و

گویند که این دریا را نهایت نیست و هم در سواحل این دریا کشتیبانان دریای روم را از جنگاوران و عمله کشتی و کارداران و رؤسا و ناظران امور و کار سازان جنگی کشتیها چون لاوی ملقب به ابوالجارث غلام زرافه فرمانروای طرابلس شام که بر ساحل دمشق است دیده‌ام و این از پس سال سیصد بود که طول و عرض دریای روم را سخت بزرگ دانند و خلیجها و شعبه های آنرا فراوان شمارند. عبدالله بن وزیر فرمانروای شهر حبله را که بر کناره حمص شام است نیز بدیدم که همین رای داشت. اکنون یعنی بسال سیصد و سی دوم هیچکس درباره دریای رومی از اوبصیر تر و کار دیده تر نیست که همه کشتیبانان این دریا از جنگاور و عمله مطیع گفتار ویند و به بصیرت و مهارتش معترفند که مردی دیندار است و از قدیم در این دریا بجهاد بوده است. ما عجایب این دریاها را با چیزها که از اشخاص مذکور درباره اخبار و خطرات دریا و مشاهدات آنها شنیده‌ایم در کتابهای سابق آورده‌ایم و شمه‌ای از اخبار آنرا نیز پس از این بیاریم.

بعضی‌ها درباره نشانه آب و منابع زیرزمینی آن طریقت خاص دارند که اگر در محل منظور نی و خرفه و علفهای نرم روئیده باشد معلوم میدارد که آب نزدیک است و بدسترس حفار است و اگر چنین نباشد آب دور است.

در کتاب الفلاحه دیدم که هر که خواهد نزدیکی آب را بداند زمین را باندازه سه یا چهار ذراع بکند و دیگی مسی یا قدحی سفالین برگیرد و آنرا از داخل بطور یکنواخت پیه آلود کند و باید دیگ کشاده دهان باشد آنگاه پس از غروب خورشید قطعه پشمی سفید که پاکیزه و افشان باشد بگیرد و سنگی باندازه يك مرغانه برگیرد و پشم را چون گوی بر آن سنگ پیچد، سپس اطراف گوی را با موم مذاب اندود کند و آنرا به ته دیگی که روغن یا پیه آلود کرده بچسباند و دیگ را در حفره وارون کند که پشم معلق ماند و موم آنرا نگهدارد و بسبب سنگ آویخته بماند آنگاه بقدر يك و یا دو ذراع خاک روی ظرف بریزد و بگذار تا شب بر آن

بگذرد و صبحگاه پیش از طلوع خورشید خاک را از آنجا پس کند و ظرف را بردارد، اگر قطرات آب فراوان و نزدیک بیکدیگر بدیوار ظرف چسبیده و پشم پر آب است آن محل آب دارد و آب آن نزدیک است و اگر قطرات متفرق باشد نه مجموع و نزدیک و آب پشم میان حال باشد، آب نه دور است نه نزدیک و اگر قطره هادور از عم چسبیده باشد و آب پشم اندک باشد آب دور است و اگر قطرات آب کم یا زیاد اصلاً در ظرف و بر پشم دیده نشود در آنجا آب نیست و زحمت حفر آن نکشد.

در بعضی نسخه‌های کتاب الفلاحة در همین معنی چنین دیدم که هر که خواهد این نکته بداند، بخانه‌های مورچه بنگرد، اگر مورچگان درشت و سیاه و کند رفتار باشند باندازه کندی رفتارشان آب بآنها نزدیک است و اگر مورچگان تندرو باشند که بآنها نتوان رسید آب در عمق چهل ذراع است و آب اولی شیرین و خوش و آب دومی سنگین و شور باشد و این جمله نشانه‌ها برای کسی است که خواهد آب بر آرد و تفصیل این گفتار را در کتاب اخبار الزمان آورده‌ایم و در این کتاب فقط مسائل مورد حاجت را فقط به اشاره و بی تفصیل و توضیح می‌آوریم. اکنون که شمه‌ای از اخبار دریاها را با مطالب دیگر بگفتیم در اخبار ملوک چین و غیر چین و مردم آنجا و مسائل مربوط بآن سخن خواهیم کرد انشاء الله تعالی.

ذکر ملوک چین و ترک و پراگندگی فرزندان عامور و اخبار چین و مطالب دیگر که مربوط باین باب است

کسان را درباره نسب و منشأ مردم چین خلاف است. خیلیها گفته اند وقتی فالغ بن عابر بن ارفخشد بن سام بن نوح زمین را میان فرزندان نوح قسمت کرد فرزندان عامور بن سوییل بن یافت بن نوح بطرف شرق راه افتادند و گروهی از آنها که فرزندان اُرعو بودند راه شمال گرفتند و در زمین پراکنده شدند و چند مملکت شدند که مردم دیلم و کیل و طیا سان و تروفرغان و جبل قبیخ از طوایف لکزولان و خزر و ابخاز و سریر و کشک و دیگر اقوام مختلف این ناحیه تا طراز زبده بر ساحل دریای مایطس و نیطس و ساحل بحر خزر تا برغر و اقوام وابسته آن از آنجمله اند و فرزندان عامور از رود بلخ بگذشتند و بیشترشان سوی چین رفتند و در آن دیار چند مملکت شدند و در آن نواحی پراکنده شدند و قوم کیل که مقیم کیلان اند و اشروسنه و صفد که ما بین بخارا و سمرقند اقامت دارند و فرغانیان و شاش و استیجاب و مردم فاریاب از آنجمله اند که شهرها و دهکده ها ساختند و گروهی نیز از آنها جدا شده رسم صحرائنشینی گرفتند که ترک و خزلج و طغرغر و مردم کوشان که قلمروی میان خراسان و چین است از آنجمله اند و اکنون یعنی بسال سیصد و سی و دوم هیچیک از اقوام و طوایف ترک بجنکاوری و نیرومندی و نظم حکومت بهتر از ایشان نیست و شاهشان ایرخان است و مذهب مانی دارند و از طوایف ترک جزایشان